

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بیژن نیابتی
۲۰ نومبر ۲۰۱۷

جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها - کتاب دوم

بخش نوزدهم ، هدایت گام به گام به سمت جنگ - تفسیر غیررسمی !

با تثبیت حاکمیت نازیها در آلمان تکلیف نظم نوین جهانی پی ریزی شده، در ورسای یکسره می گردد. نیروی مهیبی که با حمایت پنهان و آشکار سرمایه و مدیای امریکا محور و مدارای آگاهانه دولت فحیمه در طول یک دهه موفق به ناامن کردن قاره قدیم و تاراندن سرمایه های بی وطن به قاره جدید گردیده بود اینک نشسته در حاکمیت ، خود نظم نوین را نشانه رفته و رسماً و علناً تصمیمات متخذه در ورسای را به نبرد فراخوانده است. گفتم که هیتلر بیش از هر کسی به جنگ پنهان قدرت میان دو ابر قدرت قدیم و جدید آگاهی داشت و بر روی آن در ستراتیژی بسا حساب باز کرده بود. او خود رؤیای نظمی دیگر ورای نظم نوین را در سر داشت. نظمی که می بایست دنیای قدیم را میان رایش سوم و بریتانیای کبیر به تساوی تقسیم کرده باشد. تا آنجا که به طرف دیگر برمی گشت خود دولت فحیمه هم البته وجود یک آلمان قدرتمند و همسو با خود در برهم زدن تعادل جهانی علیه ابر قدرت تازه نفس امریکا و کلان سرمایه ارباب عوض کرده یهود از یکسو و دفع تهدید افزایش یابنده بلشویزم روسی از سوی دیگر را بسیار ضروری می دانست. اتخاذ یک ستراتیژی موازی در ارتباط با آلمان نازی مسلماً نه از روی ناآگاهی و بی تجربگی رهبری سیاسی در بریتانیا که یک حرکت کاملاً حساب شده در شطرنج سیاسی اروپای پسا جنگ اول بوده است.

ایالات متحده علی رغم دست بالا داشتن در کنفرانس ورسای به دلیل مقاومت بریتانیا در تحویل موضع رهبری جهان به حاکمیت نشسته در قاره جدید، موفق به تثبیت جهانی نظم نوین نمی گردد. بر این اساس پس از ورسای یک تعادل شکننده تازه بر مبنای رقابت دو ابر قدرت جدید و قدیم شکل می گیرد. شکستن این تعادل به نفع ایالات متحده اساس معادلات سیاسی - اقتصادی حاکم بر فضای میانه دو جنگ جهانی را شکل می دهد. در این راستا ضرورت اول جذب سرمایه های کلان از اروپا به امریکا و به تبع آن انتقال مرکز رهبری مالی جهان از "سیتی آو لندن" به "وال استریت" در نیویورک می باشد. عمده این سرمایه ها در چهار کشور آلمان، ایتالیا، فرانسه، بریتانیا و به میزانی کمتر در امپراتوری اتریش تحت حاکمیت خاندان هابسبورگها مستقر هستند. در رأس این سرمایه ها هم البته سرمایه های غیر متمرکز یهود نشسته اند که به هیچ قیمتی حاضر به ترک اروپا و استقرار در قاره جدید نیستند. سود سرشار حاصل از شراکت در بازسازی این قاره ویران ، سرمایه داری اروپا را به طور عام و سرمایه غیر متمرکز یهود را به طور

خاص هر روز پرواتر می کند ضمن این که در این مقطع این سرمایه ها چندان قرابتی با جنبش نوپای صهیونیستی و طرح تشکیل دولت یهود ندارند.

بر اروپای پسا جنگ اول اندک اندک امنیت حاکم می شود و بریتانیا نیز با غارت وحشیانه طلاهای هندوستان موفق می شود که بر بحرانیهای مالی خود غلبه و عجالتاً "سیتی آو لندن" و جایگاه جهانیش را حفظ کند. اینجا دیگر یگانه راه باز کردن مسیر انتقال این سرمایه ها به امریکا نامن کردن اروپاست. اگر "امنیت" جزء لاینفک حیات سرمایه و رشد سرمایه داری است که هست، پس به طریق اولی نا امن شدن اروپا دفع سرمایه از این منطقه و جذب آن به نقطه امن یعنی امریکا را در تقدیر خواهد داشت. فهم این مسأله کلیدی البته نیازی به برخورداری از دانش و فلسفه چندان ندارد!

تنها در این نقطه است که می توان رشد صعودی پدیده موسوم به "آنتی سمیتیزم" در زیردماغ قدرتهای جهانی و منطقه ئی، علی رغم قدرتگیری روز افزون سرمایه متمرکز یهود در فاصله دو جنگ جهانی را فهم کرد و به چرائی و کارکرد پخش گسترده "پروتکل خردمندان صهیون" با **کمک و هدایت** پنهان خود کلان سرمایه متمرکز یهود در بسیج عوام الناس علیه یهودیان اروپا پی برد. در رابطه با این "پروتکل" کذائی قبلاً در کتاب اول مفصل توضیح داده ام. شکی نیست که پتانسیلهای موجود در جامعه تنها زمانی تبدیل به ماده می شوند که نیروی سیاسی مشخصی به سازماندهی آن اراده کند وگرنه تا به ابد در زیر پوست جامعه به حیات خود ادامه داده و هرگز به تهدید علیه نظم موجود (هرنظمی) مبدل نمی شوند. سازماندهی نفرت جهانی از یهودیت بین المللی در اروپای پسا جنگ اول نیز اگرچه به نام حزب ناسیونال سوسیالیست المان به ثبت رسیده اما منافع بلافصل آن بیش از هرکس به جیب "کلان سرمایه یهود" و صهیونیسم جهانی ریخته شده است. به این اعتبار نه حمایتهای مالی پنهان و آشکار کلان سرمایه یهود در آغاز قدرتگیری نازیسم و نه همکاری میان جنبش نوپای صهیونیستی با دولت همزادش در المان نازی و به تبع آن توافقنامه موسوم به "هاوارا" شگفتی برانگیز می نماید. به این قرارداد در همین بخش اشاره خواهم کرد.

در یک کلام مشکل "نظم نوین" با المان نه یهود ستیزی آدولف هیتلر است و نه اشغال دوباره اراضی مصادره شده المانی پس از جنگ اول و بازگشتشان به آغوش مام میهن! دلیل اصلی و علت اساسی بروز یک جنگ خانمانسوز دیگر ایستادن رهبری المان در مقابل تصمیمات و رسای و رد "نظم نوین جهانی" است و لاغیر! هیتلر تنها زمانی تبدیل به یک تهدید علیه امنیت! جهانی می گردد که آشکارا کلان سرمایه یهود و وال استریت را نشانه می گیرد.

"قانع شده ام که وال استریت و در واقع تمام امریکا به دست یهودیت بین المللی اداره می شود و آنها بر امریکا نظارت دارند."

آری هیتلر تردید ندارد که پس از کودتای مالی کلان سرمایه یهود در ۱۹۲۹، وال استریت و به تبع آن حاکمیت ایالات متحده به درجات تحت نفوذ مافیای یهود قرار گرفته است. مافیائی که با سنگر گرفتن پشت ابر قدرت جدید تصمیم به فتح دنیای قدیم گرفته و در این راستا ابائی از به آتش کشیدن آن و رفتن بر روی لاشه ها ندارد. به همین اعتبار در محاسبات آدولف هیتلر تمامی دشمنان بالقوه و بالفعل این مافیا دوست و تمامی دوستان آن دشمن به حساب می آیند.

در این محاسبات بریتانیای کبیر هم خلاف جنگ اول، دیگر نه دشمن که یک شریک ستراتیژیک به حساب می آید نه به این خاطر که هیتلر به استعمار پیر علاقه دارد بل به این دلیل که او دوگانه المان - انگلستان را تنها آلترناتیو اتفاق نامقدس ایالات متحده - کلان سرمایه یهود در ابعاد جهانی می داند. این تنها دیدگاه او نیست، در طرف مقابل نیز یک جریان گسترده در بخشی از حاکمیت سیاسی دولت انگلستان به شمول نویل چمبرلن نخست وزیر وقت و "ساموئل هواره" **Samuel Hoare** وزیر خارجه اش همراه با دوستان بسیار قدرتمندشان در جریان موسوم به "کلیدون سبت"

Cliveden Set همچون لرد هالیفاکس وزیر خارجهٔ بعدی، لرد و لیدی آستور، جان سیمون، جفری داوسون سردبیر تایمز لندن و بسیاری دیگر این دیدگاه را نمایندگی می کردند. سیاست موسوم به مامشات پیش از شروع رسمی جنگ، نشستن هواپیمای رودلف هس معاون هیتلر در خاک انگلستان پس از جنگ و مهمتر از همه اجازهٔ عقب نشینی سالم صدها هزار سرباز بریتانیایی به خاک خودی در جریان "نبرد دونکرک" را هم تنها و تنها در این چارچوب می توان فهم کرد.

اعلام جنگ "سرمایه یهود" علیه المان و بایکوت صادرات آن کشور

جنبش صهیونیستی در این مقطع زمانی علی رغم حمایت بی قید و شرط خاندان سلطنت مالی روتشیلدها و برخورداری از یک خط و ایدئولوژی نسبتاً منسجم، در میان جوامع یهودی و سرمایه های غیرمتمرکز آن، اما از وجاهت چندانی برخوردار نیست و رؤیای دولت یهود هنوز چشم انداز روشنی ندارد. نه توده های یهود مستقر در اروپا حاضر به مهاجرت دسته جمعی به سرزمین فلسطین هستند و نه سرمایه های یهودی خواهان ترک اروپا می باشند. تا اینجای کار کل سرمایه گذارهای گسترده روتشیلدها و تبلیغات مداوم صهیونیستی در کنار تهدیدات و تمهیدات مستمر بر روی جوامع یهودی اروپا، موفق به افزایش کیفی میزان مهاجرت به فلسطین و افزایش جمعیت یهودی آن نگردیده و تغییر کیفی چندانی هم در چشم انداز نیست. در یک کلام تحقق رؤیای دولت یهود پشت مسألهٔ کلیدی "توده ها" درجا می زند.

هر کشور متعارفی در دنیا از سه عنصر بنیادی تشکیل می شود. یک - سرزمینی با مرزهای مشخص، دو - ملتی با فرهنگ مشترک و سه دولتی که ابزار حاکمیت بلا قید و شرط می باشد. یعنی خاک و خلق و حاکمیت. جنبش صهیونیستی در این سالهای پس از صدور اعلامیهٔ بالفور به جز طرح یک دولت بر روی کاغذ چیز دیگری به لحاظ مادی در آستین ندارد. یعنی این که طرح "دولت یهود" بدون حضور عنصر کلیدی "تودهٔ یهود" بر روی سرزمین فلسطین یعنی کشک! درست به همین اعتبار است که قدرتگیری نازیها در المان همچون مانده ای آسمانی! بر جنبش صهیونیستی نازل می گردد.

۳۰ جنوری ۱۹۳۳ روز جشن و پایکوبی همزمان هر دو جنبش راسیستی همسان و همخط نازیسم و صهیونیسم می باشد. در این روز تاریخی تحقق دولت یهود با تصاحب قدرت سیاسی توسط بنیانگذار واقعی آن یعنی آدولف هیتلر بیش از هر زمان مابه ازای مادی می یابد. از اینروز به بعد همکاری های پنهان و آشکار دو جریان همزاد و همخط بر سر یک هدف مشترک آغاز می گردد. هردوی اینها خواهان یک اروپای غیریهودی می باشند. نازیها نه تنها از مهاجرت یهودیان به سرزمین فلسطین حمایت می کنند بلکه با اجرای توافقنامهٔ هاوارا، سرمایه لازم را نیز برای استقرار مهاجران تأمین می کنند. اقدامات روتشیلدها همراه با تبلیغات گستردهٔ صهیونیستها در کنار ترس ایجاد شده از قدرتگیری نازیها در میان یهودیان اروپا، اگرچه درصد مهاجرت از اروپا را افزایش می دهد اما اساساً برای یک مهاجرت گسترده "توده های یهود" به فلسطین از یکسو و "سرمایه های یهود" به ایالات متحده از سوی دیگر کفایت نمی کند.

مهاجرت های گسترده و فراگیر در طول تاریخ همواره به دنبال بروز فجایع وحشتناک میسر گردیده اند. هراس افکنی نازیها در آغاز قدرتگیریشان بیش از آن که جنبهٔ مادی و محسوس داشته باشد تئوریک است اما نیاز جنبش صهیونیستی به توده های یهود هم مادی است و هم فوری. از آنهم بالاتر یک نیاز حیاتی است. بدون "تودهٔ یهود" پروژه "دولت یهود" چیزی بیشتر از یک رؤیای دست نیافتنی نخواهد بود. نازیها چندان علاقه ای به تحریک قدرتهای جهانی به ویژه بریتانیا و ایالات متحده علیه خود ندارند. هیتلر خود بیش از هرکس دیگری به میزان حساسیت جهانی نسبت به مقولهٔ برخورد

با کلان سرمایه یهود که به گفته خود بر "وال استریت" و "سیتی آو لندن" حاکمیت داشته و به تبع آن بر روی حاکمیت سیاسی در دو ابرقدرت جدید و قدیم اعمال نفوذ می کند آگاه است. درست به عکس آن برای جنبش نوپای صهیونیستی و کلان سرمایه پشتیبان آن، مادی شدن تهدیدات نازیها علیه توده های یهود در اروپا از نان شب هم واجبتر است.

بنابراین خط تحریک مستمر نازیها و ایجاد فضای ملتهب مناسب در میان مردم اروپا علیه یهودیان در دستور کار "مافیای یهود" قرار می گیرد. پخش گسترده "پروتکل خردمندان صهیون" در دوران عروج نازیسم در المان با حمایت تبلیغاتی آشکار و پنهان مدیای وابسته و یا نزدیک به روتشیلدها از جمله تایمز لندن، محور این هراس افکنی دهشتناک است. این پروتکل در واقع همان "تئوری توطئه" معروف است که هنوز هم با اتکای به آن هر تفسیر خارج از چارچوب تفاسیر رسمی را می توان نه فقط رد که اصلاً به سخره گرفت. پروتکل بیان یک واقعیت مسلم در یک قالب فوق ارتجاعی است که دو مخاطب دارد. مخاطبان آن بالا و پائین جامعه آنروز اروپا هستند. در پائین جامعه احساس خشم و نفرت نسبت به یهودیان (همان توده های یهود مورد بحث و نه کلان سرمایه یهود) را دامن می زند و برای بالا یعنی صاحبان قدرت و ثروت بیانگر طرح درازمدت مافیای یهود برای تصرف حاکمیت مالی و به تبع آن حاکمیت سیاسی و اقتصادی در جهان می باشد. نوید حاکمیتی نه فقط برای کلان سرمایه یهود بلکه برای تمامی آن یک درصد کذائی که همین امروز هم سوار بر گرده آن نود و نه درصد دیگر حکم می رانند، چه یهود و چه غیر یهود اما به زیر هژمونی مافیای یهود!

ادبیات پروتکل بشدت ارتجاعی ولی در عین حال ساده و عوام پسندانه است. با اینحال تایمز لندن خطاب به همان بالای جامعه می نویسد که این سند! را بایستی حتماً جدی گرفت و بالا هم البته جدی می گیرد. هم در المانی که از اساس مرکز استقرار فرماندهی "کلان سرمایه یهود" بوده است و هم در روسیه تزاری که مرکز استقرار بیشترین بخش از "توده های یهود" به شمار می رفته است. جالب است که در پایان امپراتوری "رومانوف ها" در روسیه و به دنبال کشتار خاندان سلطنتی یک نسخه از این پروتکل در کنار انجیل و کتاب "جنگ و صلح" در اتاق تزار "نیکلای دوم" در "اکاترینبرگ" به دست می آید! نکته جالب دیگر مواضع "وینستون چرچیل" وزیر جنگ وقت بریتانیا در سالهای پسا جنگ اول و نخست وزیر بعدی در رابطه با انقلاب روسیه می باشد. او به صراحت سخن از یک "توطئه جهانی از سوی یهودیان جهان وطن به منظور فروپاشی امپراتوری بریتانیا" می راند. در این دوران نزدیکی تایمز لندن و شخص وینستون چرچیل به امپراتوری مالی روتشیلدها یعنی همان "سرمایه متمرکز یهود" و حامی و کلید زنده پروژه راسیستی "دولت یهود" اصلاً راز سربه مهری نیست. توده های یهود در اروپا می باید به هر قیمت به فلسطین رانده شوند تا پروژه تأسیس "دولت یهود" محقق گردد و سرمایه های غیرمتمرکز یهود نیز باید در هراس از تهدید نازیها به امریکا منتقل گردند تا پروژه تثبیت ابرقدرت جدید تحقق یابد. اینجا و درست در این نقطه است که می توان منافع بلافصل مافیای مذکور در اتخاذ سیاست هراس افکنی مداوم در میان توده های یهودی اروپا و شیطان سازی از شخصیت آدولف هیتلر در "مدیای یهود" و اعلام بایکوت علیه المان با هدف تحریک هرچه بیشتر نازیها را بسادگی و با کنار زدن پوشالهای سالیان فهم و مشاهده کرد.

تنها چند هفته از ورود هیتلر به قدرت نگذشته که زمزمه بایکوت محصولات المانی آغاز می گردد. در ۱۲ مارچ ۱۹۳۳ کنگره یهودیان امریکا برای یک میتینگ اعتراضی گسترده علیه المان در ۲۷ مارچ فراخوان می دهد. چهارروز پیش از این تاریخ در ۲۳ مارچ هم طی یک تظاهرات اعتراضی دیگر در مقابل شهرداری نیویورک، بیست هزار یهودی خواهان بایکوت محصولات المانی در فروشگاه ها می گردند. در ۲۴ مارچ ۱۹۳۳ اعلامیه ای تحت

عنوان "یهودا علیه المان اعلان جنگ می دهد" و "یهودیان جهان متحد شوید" در روزنامه پرتیراژ "دیلی اکسپرس" در لندن منتشر می شود. در این اعلامیه به بایکوت کامل محصولات المان در سراسر جهان فراخوان داده می شود. در تفسیر "غیررسمی" از این اعلامیه به مثابه اولین شلیک در جنگ جهانی دوم یاد می شود.



شدت و حدت این تحریم ها آنقدر هست که صادرات المان را با مشکلی جدی مواجه می کند. به گفته ادوین بلاک **"Edwin Black"** پژوهشگر مترقی یهودی و نویسنده کتاب "توافقنامه انتقال - داستان ناگفته اتفاق پنهانی میان رایش سوم و یهودیان فلسطین ***The Transfer Agreement - The Untold Story of the Secret Pact between the Third Reich and Jewish Palestine, New York, 1984***" به دنبال این بایکوتها که زیر فشار مستقیم سرمایه و مدیای یهود صورت می گیرد ، صادرات المان با یک کاهش ده درصدی مواجه می گردد. اینها همه در شرایط یک هرج و مرج اقتصادی و بحرانهای متعاقب کودتای مالی ۱۹۲۹ در وال استریت همراه با تورم و بیکاری گسترده در آغاز سال ۱۹۳۳ هست که البته در عین حال حاصل شکست المان در جنگ اول و متعاقب آن پرداخت خسارتهای خردکننده جنگ به فاتحان مربوطه نیز می باشد. این تحریم حساسترین نقطه ممکن را نشانه رفته است، چرا که صادرات همواره عمده ترین منبع درآمد دولتهای المان صرفنظر از ماهیتشان بوده است. این واقعیت تا همین امروز هم شمولیت خود را همچنان حفظ کرده است.

این بایکوت به لحاظ اقتصادی تأثیرگذار در عین حال نشانگر آن است که خلاف بمباران تبلیغاتی مدیای سرمایه محور امروز، یهودیت بین المللی نه فقط یک اقلیت تحت ستم و مظلوم که یک قدرت مالی و اقتصادی بشدت تأثیرگذار بوده است که رأساً توان کنش ورزی کلان در پهنه های سیاسی نیز داشته است. قدرتی که مانند یک اختاپوس نفرت انگیز دستها و پاهاى متعدّدش را می توان به وضوح در همه جای تاریخ معاصر دنیا مشاهده کرد. از درون حاکمیت ایالات متحده تا به اروپا و از درون انقلاب بلشویکی تا جنبش فاشیستی در ایتالیا و از همکاری با ناسیونال سوسیالیسم تا بایکوت اقتصادی - سیاسی آن و از تشکیلات فراماسونری و ایلومیناتی تا عرصه های گوناگون تولید سلاحهای کشتار جمعی و تا

به هر تقدیر واکنش نازیها در مقابل این اعلان جنگ آشکار چندان به درازا نمی کشد. یک هفته بعد در اول اپریل دولت المان یک بایکوت پیکروزه علیه فروشگاه های متعلق به یهودیان را اعلام می کند. "یوزف گوبلز" وزیر تبلیغات نازیها اعلام می کند که به این بایکوت در صورت پایان یافتن کمپین بایکوت علیه المان خاتمه داده می شود. "کنستانتین فون نویرات" وزیر خارجه وقت المان نیز نسبت به "تبلیغات غیرواقعی و اخبار دستکاری شده یهودیت بین المللی در رابطه با شکنجه و آزار یهودیان در ملاء عام" هشدار داده و اضافه می کند که "این اقدامات بی تردید در جهت خدمت به همکیشان آنان در کشورش نخواهد بود".

از همه جالبتر اما موضع صهیونیستهای المان می باشد. در این رابطه "اتحاد یهودیان برای صهیونیسم" در المان در تأیید مواضع نازیها طی تلگرافی در ۲۶ مارچ بسیاری از ادعاها علیه دولت المان را رد کرده و آنها را برجسبهای

غیرواقعی ، تبلیغاتی و دروغ می نامد. این موضعگیری در رد شکنجه و آزار یهودیان المان در این مقطع زمانی البته جدای از شباهت ماهوی میان نازیسم و صهیونیسم، ریشه در همکاری تنگاتنگ میان جنبش صهیونیستی و همجنسان ناسیونال سوسیالیستشان در المان پس از امضای "توافقنامه هاوارا" دارد که این نیز به نوبه خود دلیلی بر دروغ بودن ادعاهای مافیای یهود در آن سالهاست. متعاقب اعلامیه بایکوت یک اجلاس دیگر در آمستردام در رابطه با هماهنگ کردن بایکوت جهانی علیه المان زیر چتر رهبری تشکیلاتی به نام فدراسیون جهانی اقتصاد یهود به ریاست یک وکیل یهودی امریکائی به نام ساموئل اونترمایر "**Samuel Untermyer**" برگزار می شود. او پس از بازگشت به نیویورک در یک مصاحبه رادیویی که متن کتبی آن در نیویورک تایمز مؤرخ ۷ اگست ۱۹۳۳ نیز منتشر می گردد، به **جهاد!** علیه المان فراخوان داده و مدعی می شود که نازیها در صدد نابودی و ریشه کنی تمامی یهودیان جهان می باشند. همان علم و کتل آشنائی که امروز دولت حرامزاده زیر آن علیه تمامیت ایران سینه می زند.

توافقنامه هاوارا

"هاوارا" یک واژه عبری است که معنای آن "انتقال" می باشد. توافقنامه هاوارا یا "قرارداد ترانسفر" حاصل یک چانه زنی سه ماهه میان "اتحاد صهیونیستی برای المان" ، آژانس یهود و بانک آنگلو فلسطین (لویمی بانک بعدی) از یکسو و وزارت اقتصاد رایش از سوی دیگر می باشد که در ۲۵ اگست ۱۹۳۳ یعنی در گرمای گرم بایکوت علیه المان امضاء می گردد. این توافقنامه در واقع پروژه انتقال مسالمت آمیز یهودیان المان و سرمایه های کوچک و متوسط یهود به سرزمین فلسطین است.

یعنی همان آدولف هیتلری که به ادعای ساموئل اونترمایر در همین ماه اگست به دنبال ریشه کنی و نابودی یهودیان کل جهان است ، بر اساس توافقنامه مذکور به یهودیان المان اجازه می دهد که نه تنها جان بلکه مالشان را نیز برداشته و به سلامت به فلسطین هجرت کنند. در مقابل صهیونیستها هم متعهد می شود که بایکوت را شکسته و صادرات المان را در فلسطین به فروش رساند.

بر اساس این توافق سرمایه متوسط یهود در حیطة حاکمیت نازیها اجازه می یابد که پولهای خود را به صورت کالای صادراتی المان به فلسطین منتقل کند. در این مقطع از یکسو حاکمیت انگلیس فلسطین از کلیه متقاضیان مهاجرت به این سرزمین مطالبه تضمینات مکفی مالی کرده و از سوی دیگر در خود المان هم بر اساس مجموعه تصمیمات ارزی که در سال ۱۹۳۱ یعنی پیش از به قدرت رسیدن هیتلر اتخاذ شده بود، بر کلیه سرمایه هائی که قصد خروج از کشور را می داشتند مالیاتهای کلان بسته می شده است. با توافق هاوارا که تنها شامل انتقال سرمایه های کوچک و خرده سرمایه داران و همینطور آدلهای معمولی به فلسطین می گردید ، هم مسأله تضمین مالی مورد مطالبه انگلیسیها حل می گردید و هم خود سرمایه بدون پرداخت مالیات و کارمزد از المان خارج می شد. جریان از این قرار بود که هر متقاضی مهاجرت یهودی مبلغی بالای هزار لیره استرلینگ به یک حساب بانکی در المان واریز می کرد که معادل آن جنس صادراتی المانی خریداری می گردید. همزمان یک واردکننده یهودی در فلسطین هم همان مبلغ را به حساب دولت المان در فلسطین واریز کرده و جنس را دریافت می کرد. پس از ورود بی دردسر یهودی مهاجر المانی به مقصد هم عین مبلغ به او بازگردانده می شد.

یکملم نزدیک به ۶۰ هزار نفر از این امکان استفاده کرده و مبلغ تخمینی ۱۴۰ میلیون مارک آنزمان همراه با دعاهای خیر پیشوا! به جامعه یهودی فلسطین تزریق می گردد. هرچند با شروع جنگ دیگر عملاً امکان انتقال پول از طریق بانک آنگلو فلسطین منتفی می باشد با اینحال خود این قرارداد تا دو سال پس از شروع جنگ یعنی تا سال ۱۹۴۱ نیز رسماً به

قوت خود باقی می ماند. یعنی خلاف تبلیغات گوشخراش و مداوم سرمایه و مدیای یهود تا این تاریخ رهبری المان علی رغم نفرت اعلام شده اش از یهودیت بین المللی هیچ تصمیمی برای نابودی یهودیان المان و به تبع آن اروپا نداشته است. حتی یکبار پیش از تاریخ الغای رسمی قرارداد هم در سال ۱۹۳۸ ادامه روند انتقال مسالمت آمیز مال و جان یهودیان المان به فلسطین با ورود مستقیم خود هیتلر و صدور فرمان شخصی اش میسر گردیده بود. آخر مقامات نازی که متوجه سود کم قرارداد مذکور برای المان و منفعت بیشتر طرف مقابل شده بودند از سال ۱۹۳۷ شرایط قرارداد را سختتر کرده و علاقه چندانی به ادامه آن نداشتند. یهودیان المان هم هنوز تمایل چندانی به ترک کشور و مهاجرت به فلسطین از خود نشان نمی دادند. از سوی دیگر بایکوت سرمایه یهود علیه المان نیز تأثیرات خود را از دست داده بود. اینجاست که آدولف هیتلر خود رأساً وارد شده و ادامه قرارداد را تضمین می کند. یک تاریخدان مشهور اسرائیلی به نام "تام زیگو" **Tom Segev** مفصلاً به این مقوله همینطور علاقه سردمداران صهیونیسم به ویژه شخص "داوید بن گوریون" اولین رئیس جمهور اسرائیل به رابطه با نازیها پرداخته است.

جالبترین بخش این مغازه سودآور دیدار یکی از تئوریسینهای نازی به نام "لئوپولد فون میلدن اشتاین" **Leopold von Mildenstein** از اورشلیم و چاپ سریالی شرح کامل سفرش تحت عنوان "یک سفر ناسیونال سوسیالیستی به فلسطین" در فاصله ۲۶ سپتمبر تا ۹ اکتوبر ۱۹۳۴ می باشد. می دانید در کجا؟ در روزنامه ای که از اتفاق متعلق به وزیر معروف تبلیغات رایش یعنی همان "جوزف گوبلز" بشدت ضد یهود می باشد! جالب است نه؟

روزنامه آنگریف "**Der Angriff**" به معنای تهاجم که مستقیماً توسط گوبلز اداره و منتشر می گردد طی مقالات متعددی به قلم "میلدن اشتاین" به شرح سفرش به فلسطین و تبلیغ فواید مهاجرت به "سرزمین موعود" و ارض اسرائیل می پردازد. در این رابطه "میلدن اشتاین" حجت را تمام کرده و سکه ای را نیز ضرب می کند که در دوسوی آن سمبلهای دوقلوی نازیسم و صهیونیسم حک شده است. اینها البته در عالم سیاست و تجارت چیزهای غریبی نیستند، خاص نازیها و صهیونیستها هم نیست. چیزی که غریب و درعین حال نفرت انگیز است ادعای نمایندگی قربانیان نازیها و نشستن بر جایگاه قضاوت بر تاریخ از سوی همدستان جلادان دیروز و جنایتکاران امروز می باشد. نمی توان تنها جنایتکار را محکوم و مجازات کرد، همدستی با جنایتکاران در هر لباس و با هر توجیهی و در هر زمان و مکانی توجیه بردار نیست. هیچ آرمان مقدسی همدستی با جنایتکار حتی سکوت در برابر جنایت را توجیه نمی کند، نمی کند.



این همان حقیقتی است که باید بی هیچ اما و اگر بر آن نور افشاند. اگر جنایات نازیها بی اما و اگر محکوم کردنی است که هست، پس همدستی و همراهی با جنایتکاران نیز به همان اندازه محکوم کردنی است. همدستان دیروز نازیها هرگز صلاحیت نشستن بر صندلی وکالت قربانیان یهود را نداشته و ندارند. به همین خاطر هم هست که هنوز نسل اول قربانیان نازی چهره در خاک نکشیده تبدیل به جلادانی با همان سبعیت و بی رحمی می گردند. با این تفاوت که نازیها

خلاف خلف صهیونیست‌شان نیازی به پوشانیدن دست‌های خونین‌شان با دستکش‌های سفید نداشتند. آری تبدیل قربانی به جلاّد در کمتر از یک ربع قرن و در عین حال دوشیدن جامعه جهانی تا همین امروز از موضع نمایندگی قربانی، کم دستاوردی نیست.

این یک قانونمندی خدشه‌ناپذیر است. زمان و مکان نمی‌شناسد. امروز هم مبارزه با جنایتکاران حاکم بر ایران هم که بر همه چیز اولویت دارد توجیه همدستی با "شر مطلق" یعنی همان نازی‌های مجسم امروز در خاورمیانه نیست. برای هر نیروئی هم که توجیه داشته باشد برای انقلابیون ندارد. همدستی با جلاّد آدم را خواهی خواهی از جنس جلاّد می‌کند. همشکل ممکن است نکند اما همجنس حتماً خواهد کرد. امروز رژیم پلید صهیونیستی البته همشکل نازی‌ها نیست اما در همجنسی این دو قلوهای ایدئولوژیک مگر می‌توان تردیدی روا داشت.

بیژن نیابتی، ۲۷ آبان [عقرب] ۱۳۹۶